

نقش گروه‌های فشار در شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه

جان استیری*

ترجمه: دکتر حجت رسولی**

بحث، پیرامون میزان تأثیر گروه‌های حمایت‌کننده (لابی) در شکل‌گیری سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، سابقه‌ای طولانی دارد و در این زمینه، قلم‌فرسای‌های فراوانی شده است. این بررسی، نگاهی به روابط پیچیده میان لابی صهیونیستی و بخش‌های مختلف دولتی دست‌اندرکار سیاست خارجی آمریکا است. در این نوشته، موضع‌گیری لابی صهیونیستی در برابر تحریم اسرائیل توسط اعراب در دههٔ هفتاد و واکنش گروه‌های طرفدار اعراب مطرح گردیده و از این رهگذر، دو موضوع اساسی، تبیین شده است:

۱. چگونه لابی صهیونیستی توانست از طریق دستگاه حاکمه آمریکا تغییراتی را به سیاست خارجی این کشور تحمیل نماید.
۲. چگونه گروه‌های حامی اعراب از نشان دادن واکنش فعال در این زمینه ناتوان ماندند. تصمیمات سیاست خارجی آمریکا، نتیجه روابط پیچیده میان بخش‌هایی از حکومت این کشور است، از جمله: وزارت امور خارجه، پنتاگون (وزارت دفاع)، سازمان سیا (CIA)، کنگره، رئیس‌جمهور و شورای امنیت ملی.

* جان استیری، استاد دانشگاه میشیگان آمریکا است.

** دکتر حجت رسولی، استاد یار زبان و ادبیات عرب در دانشگاه شهید بهشتی است.

مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، جلد نهم، ۱۳۸۰، ص ۷۰-۴۱.

نقش کنگره به طور کلی پس از جنگ جهانی دوم کاهش یافت و در مقابل، نقش رییس جمهور مشاورانش و بویژه شورای امنیت ملی افزایش یافت. البته کنگره در تصمیم‌گیریهای اساسی مربوط به کمکهای خارجی و فروش اسلحه، همچنان نقش قابل ملاحظه‌ای را ایفا می‌کند. با افزایش اختیارات رییس جمهور - بویژه در زمان جانسون و نیکسون - رییس جمهور، نقش فعالی در سیاست‌گذاریهای خارجی ایفا نمود و وزیر امور خارجه در برخی از دولت‌ها، طراح اصلی سیاست خارجی محسوب می‌شد. مانند نقش کسینجر در دوران ریاست جمهوری جerald فورد. این نقش را گاهی نیز مشاور امنیت ملی برعهده می‌گرفت مانند، نقش برژینسکی در دولت کارتر.

به رغم اینکه رؤسای جمهور آمریکا و مشاورانشان ترجیح می‌دهند که تصمیم‌گیریهای مربوط به سیاست خارجی تنها در حوزه اختیارات آنان باشد، ولی همواره در این باره به همان اندازه که مردم تحت تأثیر رویکرد جامعه روشنفکر آمریکادر قبال دیگر کشورها و ملت‌ها بوده‌اند، رؤسای جمهور نیز - بسته به شرایط اجتماعی - با این طبقه سازگار شده‌اند. این سازگاری اگر درست انجام پذیرد، موجب می‌شود که انتخاب‌شدگان در برخی از تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی، دیدگاههای ملت‌ها را نیز لحاظ کنند و به عکس، اگر این سازگاری کامل نباشد، موضع‌گیریهای اشتباه می‌تواند دولت و مردم را در معرض مخالفتها و دشمنیهای بیشتر قرار دهد. برداشتهای فرهنگی نادرست از جهان عرب و اسلام غالباً تأثیرات منفی فراوانی را در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا برجای نهاده است.

روشنفکران

ادوارد سعید در کتاب الاستشراق، (خاورشناسی) به توصیف این پدیده پرداخته است که چگونه جهان غرب با آفریدن تصویری نادرست از وضعیت و فرهنگ ملت‌های غیراروپایی برآنان مسلط شده است.^۱ با اینکه رسانه‌های گروهی و مراکز فرهنگی عمومی و محافل علمی و تحقیقاتی غربی، دیدگاههای منفی گوناگونی از جهان عرب و جهان اسلام در

سطحی گسترده منتشر می‌سازند، ولی باز هم تلاش‌های گروه‌های تحقیقاتی در این زمینه در حال گسترش است.^۲

رفتار آمریکا با جهان - بویژه خاورمیانه - به‌نمایشی شبیه است که چنین پشت‌صحنه‌هایی دارد. دست‌اندرکاران سیاست خارجی آمریکا و مردم نیز از تأثیر این پشت‌صحنه بر رفتار سیاسی حاکمان آمریکا ممانعت نمی‌کنند. از این رو، این که افکار خاورشناسان، حتی در بالاترین سطح حکومت آمریکا تأثیر داشته و دارد، چندان عجیب نیست.

در جامعه دموکراتیک آمریکا، مشکلات ناشی از عدم امکان دستیابی به اطلاعات و کنکاش‌های مردمی، سؤال‌های اساسی را در زمینه منطقی بودن برنامه‌های قابل قبول و عقلانیت سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مطرح می‌سازد.

رسانه‌های گروهی

فرض بر آن است که رسانه‌های گروهی آمریکا در زمینه سیاست خارجی، هیچ‌گونه برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری نمی‌کنند و روند نقل بیانیه‌های کاخ سفید در مورد مسایل سیاست خارجی از سوی روزنامه‌نگاران که بدون تحقیق صورت می‌گیرد به رابطه میان سرنشینان آسوده خاطر کشتی‌ای شباهت دارد که هیچ چیز توجه آنان را بر نمی‌انگیزد، مگر پس از اشاره ناخدا‌ی کشتی^۳. در واقع، دولت و رسانه‌های جمعی به نشر مطالب خرافی و دگرگونه و افکار نادرست درباره مسلمانان و ملت‌های خاورمیانه می‌پردازند. همان‌طور که کاخ سفید، سیاست خارجی را طراحی کرده و برنامه‌ریزی مشخص آن را در اختیار رسانه‌ها قرار می‌دهد، آنان نیز عیناً همین تصورات و دیدگاه‌ها را به افکار عمومی عرضه می‌نمایند و مردم، این دیدگاه‌ها را ناخودآگاه دریافت می‌کنند و این تصورات، زیر ساخت مواضع و دیدگاه‌های منفی یا مثبت آنان را در قبال ملت‌ها و کشورهای معین تشکیل می‌دهد. براساس همین تصورات و دیدگاه‌ها، فشار یا تأیید مردمی نسبت به کاخ سفید شکل می‌گیرد و سرانجام، دولت، مجدداً برنامه‌ریزی سیاست خارجی را با در نظر گرفتن همین فشارها و تأثیرات به رسانه‌ها اعلام می‌کند و این دور همچنان تکرار می‌شود و بدین ترتیب، نوعی

همکاری را به نمایش می‌گذارد که پی‌درپی بر تأثیر هریک از عوامل افزوده می‌شود و برآیند این تأثیرات به مراتب از اجزای آن بیشتر است.

ارایهٔ چهره‌ای شیطنانی از اعراب و مسلمانان در طول تاریخ، موجب شده است که مردم آمریکا به آسانی تصمیمات و اشنگتن را در بارهٔ این کشورها بپذیرند. مانند مداخله نظامی آمریکا در لبنان در سال ۱۹۵۸ یا حملات نظامی آمریکابه عراق در سالهای اخیر. از سوی دیگر، دشمنی دیرینه آمریکایی‌ها با اعراب و مسلمانان، گاهی رؤسای جمهور را وادار می‌سازد که از تأثیرات سیاستهایی که با افکار عمومی و جو موجود سازگاری ندارد، خودداری ورزند. مخالفت با سیاستهای فورد یا فقدان چنین مخالفتی به هنگام حمله ترکیه به قبرس در سال ۱۹۷۴ یا دشواریهایی که برای کسب موافقت کنگره برای فروش سلاح به عربستان سعودی - همپیمان صمیمی آمریکا - وجود داشته، جلگی نشانه‌های عقب‌نشینی رؤسای جمهور در برابر آرای عمومی است. بدیهی است که گروههای فشار از این وضعیت نیز در جهت تقویت برنامه‌های خود بهره‌برداری می‌کنند.

گروههای لابی و فشار

فعالان لابی صهیونیستی و گروههای فشار داخلی، فعالیتهای خود را از طریق سیستمهای دولتی انجام می‌دهند و برای این کار از قشر تحصیلکرده و آگاه استفاده می‌کنند و در این زمینه دو هدف را در نظر می‌گیرند:

۱. ایجاد ارتباط با دست‌اندرکاران سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه.

۲. تأثیر در آنان به منظور پایه‌گذاری سیاستهای هماهنگ با برنامه‌های معین. هریک از اعضای

لابی حرفه‌ای متمرکز در واشنگتن و گروههای ذینفع می‌کوشند تا بر سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارند.

گروههای ذینفع، آمیزه‌ای است از گروههای نژادی با دیدگاههای سیاسی. به طور کلی این دو، سازمانهای داوطلبانه را تشکیل می‌دهند که بدون چشم‌داشت مادی فعالیت

می‌کنند. حال آن‌که بر اساس قوانین آمریکا اعضای لابی به افراد یا سازمانهایی گفته می‌شود که مأموریت آنها تلاش برای تثبیت یا تغییر قوانین است و برای این کار، پولهایی را نیز دریافت می‌کنند.^۴

در آغاز دهه هفتاد، نام بیش از هشتاد هزار فعال لابی در واشنگتن به ثبت رسیده بود که فعالیت بیشتر آنها بر مسایل داخلی متمرکز بود و اتفاق نظر وجود داشت که اعضای لابی از طریق ارتباطات شخصی و کمکهای مالی به احزاب و سیاستمداران، بر قوانین داخلی و مصوبات کنگره تأثیر اساسی دارند. میزان تأثیر اعضای لابی بر سیاست خارجی بسیار مبهم است، هر چند به طور منطقی، تأثیر فعالان لابی بر سیاست خارجی از تأثیر آن بر مسایل داخلی کمتر است. اعضای لابی برای ادامه فعالیت خود باید به اصول مشترکی پایبند باشند، از جمله راستگویی، دادن وعده‌هایی که توانایی برآورده ساختن آن را دارند، اطاعت از کارمندان دولتی و همکاری با آنان و از همه مهمتر، ندادن پیشنهاد یا درخواست غیر منتظره به مسئولان سیاسی. اعضای لابی باید برنامه‌های کاری روشنی برای خود تنظیم نمایند و تصمیم‌گیرندگان مؤثر و بانفوذ را شناسایی کنند و آگاه باشند که دستیابی به این افراد بسیار مهم و اساسی است. اعضای لابی، همچنین معتقدند که حدود هشتاد تا نود درصد تصمیم‌گیرها بیش از آن که مبنای واقعی، درستی داشته باشد، دارای مبنای سیاسی است.^۵

سرانجام، اعضای لابی و گروههای فشار می‌توانند بر آگاهی تصمیم‌گیرندگان بیفزایند و اطلاعاتی را درباره موضوعات مشخص در اختیار آنان قرار دهند و حتی گاهی این اطلاعات را به عموم مردم نیز ارائه کنند. گاهی اعضای لابی و به تبع آنها، گروههای فشار، یکی از چند منبع محدود یا حتی تنها منبع اطلاعاتی درباره موضوع مورد نظر به شمار می‌آیند. این امر، بخصوص درباره مسایل خاورمیانه مصداق دارد، زیرا مسایل این منطقه - چنان که اشاره شد - به صورت نادرست مطرح می‌گردد و یا بیشتر آمریکایی‌ها و بسیاری از سیاستمداران با حقیقت آن آشنا نیستند.

اعضای لابی و گروههای صاحب منافع از یک یا چند شیوه نسبتاً ساده در اهداف خود بهره می‌گیرند. این شیوه‌ها عبارتند از:

۱. تماس تلفنی یا ارسال نامه و دورنما به کاخ سفید یا بخشهای دیگر دولتی.
۲. ارتباط مستقیم و خصوصی با رئیس جمهور و مسئولان بلند پایه
۳. تماس خصوصی با اعضای کنگره و همکارانشان و برقراری ارتباط درازمدت با آنان و همچنین برقراری ارتباطاتی با مسئولان دست پائین یا معاونانشان که طی سالهای طولانی، این روابط گسترش می‌یابد و هنگامی که بوروکراتها یا سیاستمداران جوان در مراکز اصلی تصمیم‌گیری به مسئولان بلند پایه تبدیل می‌شوند، عموماً فوایدی دربر دارد.
۴. فشار آوردن به کاخ سفید و کنگره از سوی سازمانهای داخلی با استفاده از روشهای فوق‌الذکر.

۵. دستیابی به رسانه‌های جمعی و نفوذ در آنها برای کسب وجههٔ مردمی و تبلیغ برنامه‌های مشخص.

۶. اقدامات مردمی برای جلب حمایت مردم.

۷. فشار آوردن بر کنگره برای تصویب لوایحی دربارهٔ مسایل معین.

۸. اعمال فشار برای تصویب قوانین در سطح کشوری و محلی.

این شیوه‌ها در درون نظام سیاسی گسترده آمریکا اعمال می‌شود و اعضای لابی اگر بتوانند، از نقاط قوت و ضعف این نظام برای کسب اعتبار و سرانجام، پذیرش برنامه‌های خود و اجرای آن از سوی دولت آمریکا بهره می‌گیرند.

لابی صهیونیستی

لابی صهیونیستی، صرفاً یک گروه محدود نیست، بلکه مجموعه‌ای باشاخه‌های متعدد است. رژیم اسرائیل از همان آغاز شکل‌گیری با پی بردن به اهمیت لابی، از تلاشهایی که برای بررسی ساختار و تحلیل آن انجام می‌گرفت حمایت کرد.^۹

سیاستمداران اسرائیل به شکل منظم موجب جزر و مدهایی در سیاستهای آمریکا در خاورمیانه می‌شوند و اسرائیل، بر خلاف دولتهای عربی می‌تواند فعالیتهای پراکنده و جداگانه فعالان لابی را با گروههای طرفدار صهیونیست‌ها در آمریکا هماهنگ ساخته، بدین طریق، با پرهیز از فعالیتهای پراکنده، فعالیتهای یکپارچه را تقویت نماید.^۷ فعالان لابی صهیونیستی تا دهه نود و قرارداد اسلو معتقد بودند که نتایج حاصل از مناقشه اعراب و اسرائیل تنها به سود فلسطینی‌ها یا به طور کلی اعراب و به زیان اسرائیل است. از این رو لابی صهیونیستی غالباً به عنوان دشمن اعراب و مسلمانان عمل کرده، با هرگونه نزدیکی کشورهای عربی با آمریکا مخالفت می‌کرد.

سازمانهای یهودی در آمریکا - بر خلاف دیگر گروههای لابی نژادی بویژه آمریکایی‌های عرب‌تبار - از طریق شهروندان واسطه که مصونیت دارند، مستقیماً با کاخ سفید در ارتباط هستند. این کارمندان که عموماً با استفاده از تواناییهای شخصی و حرفه‌ای بالای خود، با یهودیان مقیم آمریکا همکاری دارند، نشستهایی را با رییس‌جمهور و دیگر دست‌اندرکاران سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه ترتیب می‌دهند و همچنین، اطلاعاتی به سازمانهای یهودی - آمریکایی و صهیونیستی انتقال می‌دهند تا این سازمانها با در نظر داشتن خواستها و توجهات دولت و کاخ سفید، تلاشهای سیاسی و اقدامات خود را گسترش می‌دهند.

بر خلاف آمریکایی‌های عرب‌تبار - که جدیداً فعالیتهای محدودی آغاز کرده‌اند - سازمانهای یهودی در آمریکا از چند دهه پیش فعالیتهای سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای دارند و کمیته امور عمومی اسرائیل و آمریکا (AIPAC) که در سال ۱۹۵۴ از طرف شورای صهیونیسم آمریکا تأسیس شد خود، لابی رسمی و فعالی است که موفق‌ترین جریان صهیونیستی در آمریکا به شمار می‌آید. این کمیته در اواسط دهه هشتاد، هفتاد و پنج کارمند داشت و بودجه سالانه آن به ۵,۷۰۰,۰۰۰ دلار بالغ می‌شد.^۸ این کمیته دارای تشکیلات داخلی گسترده‌ای است که «اعلام‌نیازهایی» را مطرح می‌نماید و مطالب فراوانی را - که عمده آن جنبه ستیزه جویانه دارد - درباره اسرائیل و جهان عرب منتشر می‌سازد. اعضای این لابی با

اعتقاد به اهمیت فعالیتهای تبلیغاتی و اطلاعاتی، به طور مستمر، حجم زیادی از اوراق و نوشته های سیاسی را نه تنها درباره اسرائیل، بلکه درباره جهان عرب و اسلام منتشر می سازند. با این که بسیاری از این مطالب در ظاهر، مشی متعادلی درباره خاورمیانه آرایه می کند، ولی در حقیقت به طور مداوم از اسرائیل طرفداری می کند و در بسیاری از مواقع، دشمنی خود را با اعراب و مسلمانان آشکار می سازد. از این رو اجرای سیاست خارجی متوازن تر در خاورمیانه، دارای عقبه دشوار و پیچیده ای است که نه تنها تحت تأثیر طرفداران اسرائیل، بلکه تحت تأثیر فعالان لابی مخالف اعراب و مسلمانان نیز هست.

گروههای صهیونیستی، همچنین طی سالیان دراز شبکه ارتباطی گسترده ای با اعضای کنگره و مسئولان دولتی آمریکا در سطح کشوری و محلی برقرار ساخته اند. کارمندان کاخ سفید برای کاستن از مخالفت های احتمالی و تسلط بر برنامه زمانی، با دقت تمام نشست هایی با گروه های لابی و سازمان های نژادی برنامه ریزی می کنند. هدف از این هماهنگی ها، تنها تعیین زمان بندی دیگری نیست، بلکه برای آن است که دقیقاً مشخص کنند که کی و چگونه رییس جمهور در مجامع عمومی آشکار می شود و چه موقع می توان با او عکس گرفت. ولی جلسات با سازمان های یهودی آمریکایی به طور کلی کاملاً صمیمانه برگزار می شود. رهبران یهود آمریکایی با آمادگی کامل و برنامه هایی متناسب با درخواستها و توصیه ها در این جلسات حضور می یابند و کمک های مالی و نظامی مشخصی برای اسرائیل مطرح می سازند. همچنین به صراحت، موافقت یا عدم موافقت خود را با سیاست های آمریکا در خاورمیانه اعلام می کنند. گروه های یهودی - آمریکایی به رغم انشعابات داخلی، معمولاً بر سر مسایل مربوط به اسرائیل به توافق می رسند به طوری که می توانند جبهه متحدی را در واشنگتن به نمایش بگذارند.^۱ این اتحاد و نزدیکی، الگوی بی نظیری از تلاش های لابی را سازمان می دهد که نقطه مقابل آن، تلاش های دولتهای عربی و اعراب آمریکایی تبار است.

لابیهای طرفدار اعراب نیز متعدد هستند. کشورهای عربی می‌کوشند از طریق سفارتخانه‌های خود در واشنگتن و ارتباطات مستقیم خود، در سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارند. دولت‌های عربی طی سالیان طولانی، هزینه‌های گزافی را به مؤسسات عمومی و فعال در آمریکا و لابیها پرداخته‌اند تا آنان به منظور تأثیر در سیاستمداران آمریکا به نفع این کشورها فعالیت‌های تبلیغاتی انجام دهند، ولی این تلاشها عموماً تأثیر چندانی مثبتی در مردم یا سیاستمداران آمریکا نداشته است. به طور کلی، عدم هماهنگی میان تلاشهایی که از سوی کشورهای عربی برای فشار بر سیاست آمریکا انجام می‌گیرد قابل توجه است و فقدان پشتوانه مالی از تأثیر این تلاشها نیز می‌کاهد.

افزون بر این، اتحادیه عرب نیز که به نظر می‌رسد سازمان مناسبی برای انجام فعالیت‌های لابی عربی باشد، نتوانسته است در افکار عمومی آمریکا تأثیر بگذارد یا تأیید آنان را به دست آورد و تلاشهای این اتحادیه به علت ناکامی در سازماندهی سیاستهای درازمدت روشن با شکست مواجه شده است.^{۱۱} رهبران عرب، همواره از درک ساختار نظام سیاسی آمریکا ناتوان بوده‌اند. رهبران مختلف عرب در دهه‌های پیاپی پس از جنگ جهانی دوم گمان می‌کردند که فعالیت لابیها غیرقانونی است و هر تلاشی باید از کانالهای رسمی انجام گیرد. بزرگترین رهبران جهان سوم - و از جمله رهبران عرب - تنها راه تأثیرگذاری بر سیاست آمریکا را منحصر به ارتباط با مرد شماره یک این کشور، یعنی رییس جمهور می‌دانسته‌اند.^{۱۲}

کشورهای تولیدکننده نفت - و به طور مشخص عربستان سعودی - آرامکو و شرکتهای نفتی را میانجیهای مناسبی برای انتقال نظرات و خواستهها به واشنگتن در نظر گرفته‌اند و دیگران بر این باور بودند که سازمان جاسوسی آمریکا (CIA) نقش اساسی در سیاست خارجی این کشور ایفا می‌کنند. از آنجا که منافع شرکتهای نفتی و فعالان لابی اقتضا می‌کرد که این باورهای نادرست ادامه یابد بر آن مهر تأیید می‌نهادند. بسیاری از کشورهای جهان سوم، هنگامی که به پیچیدگیهای نظام سیاسی آمریکایی پی بردند از تلاش برای

تأثیرگذاری در سیاست خارجی آمریکا دست برداشتند و به کشورهای خود بازگشتند و یا اینکه فعالان حرفه ای لابی آمریکایی را برای این مأموریت اجیر کردند.

در دهه پنجاه، جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر از یکی از دستیارانش - که در آمریکا به سر می برد - پرسید:

«لابی چیست؟» و همچنین معنای (Picket Lines) را از او سؤال کرد. هیچ یک از این دو تعبیر متداول در سیاست خارجی آمریکا در زبان عربی معادلی نداشت و با وجود این که مصر در مقایسه با بسیاری از کشورهای عرب، سیاستمداران فعالی در سیاست خارجی داشت، ولی تا دهه هفتاد، لابی پیوسته و تمام وقت در واشنگتن نداشت. در این زمان، کشورهای عربی، لابی‌هایی تمام وقت یا نیمه وقت را به کار می گرفتند، ولی معمولاً تلاشهای آنان هماهنگ نبود و غالباً اهداف آنان با همدیگر تناقض داشت. بدیهی است که این وضعیت، تلاشها را محدود ساخته یا نتایج آن را معکوس می سازد. جنگ خلیج فارس، نتیجه ای جز تشدید بی نظمی در داخل کشورهای عربی و درهم ریختن وضعیت سیاسی آنان نداشت. سفیران کشورهای عربی، گاهی درباره مسئله شخصی مانند کشتار الخلیل توانسته اند تلاشهای خود را هماهنگ سازند، ولی اصولاً آنان مستقل از یکدیگر عمل می کنند.

سرمایه دارانی که در جهان عرب منافع دارند و نیز سیاستمداران بازنشسته همواره کوشیده اند که در سیاستهای مربوط به خاورمیانه تأثیر بگذارند و هر دو گروه تمایل دارند برای دستیابی به سیاستگزاران، بر روابط و دوستیهای شخصی متکی باشند. گروههای ذینفع ترجیح می دهند که با آرامش و پشت پرده عمل کنند و به ندرت می کوشند افکار عمومی را تحریک کنند و یا به فعالیت تبلیغاتی اساسی درباره موضوعی مشخص دامن بزنند.

گفتنی است آمریکایی های عرب تبار و ایرانیان و ترک ها و یونانیان هر یک موفقیت‌هایی درباره مسایل شخصی داشته اند. در میان این گروههای نژادی، کلیساها و باشگاهها، دارای محدوده ای خاص با تاریخی طولانی هستند، ولی سازمانهایی که تمایلات سیاسی بیشتر داشتند پس از دهه ۶۰ و ۷۰ پدید آمدند. شکست ناگوار اعراب در جنگ سال ۱۹۶۷،

بسیاری از آمریکایی‌های عرب‌تبار را تحریک کرد تا سازمان‌هایی تأسیس کنند که از سویی با افکار خصمانه‌ای که از مدت‌ها پیش دربارهٔ اعراب رواج داشت مبارزه کنند و از سویی دیگر بر واشنگتن فشار آورند تا سیاست‌های دوستانه‌تری در برابر جهان عرب اتخاذ نماید. این گروه‌ها، نسبتاً کوچک و از نظر مالی، ضعیف بودند و از چند دستگی‌هایی که موجب تفرقه میان کشورهای عربی نیز بود، رنج می‌بردند. از این رو اغلب این سازمان‌ها نتوانستند برنامه فعال یکدستی را به اجرا گذارند. افزون بر این، آمریکایی‌های عرب‌تبار - به استثنای افرادی انگشت‌شمار - جایگاه بالایی در دستگاه حکومتی آمریکا نداشتند.

۵۱

اعضای لابی برای این که بتوانند با وارد آوردن فشار جدی، تغییراتی در سیاست خارجی آمریکا اعمال کنند باید به مسئولان دولتی دسترسی داشته باشند، در این صورت، می‌توانند با خصومت فرهنگی شدیدی که نسبت به اعراب و مسلمانان اعمال می‌شود مقابله کنند، در نتیجه همین اندیشه است که آمریکایی‌های عرب‌تبار غالباً وقت زیادی صرف می‌کنند و بسیار می‌کوشند که آمریکایی بودن و طرفداری خود را از دولت آمریکا اثبات کنند. به رغم این که کاخ سفید از طریق واسطه‌ها یا دفاتر امور نژادی متمرکز در کاخ سفید با گروه‌های نژادی ارتباط برقرار می‌کند، ولی ارتباطات یا تشکیل اجتماعات با اعراب به عنوان اقداماتی مربوط به سیاست خارجی انجام می‌گیرد و نه سیاست داخلی و وزارت امور خارجه یا شورای امنیت ملی باید با آن اعلام موافقت یا مخالفت نماید.

اعراب آمریکایی طی دههٔ نود در زمینه‌های سیاسی، فعالیت بیشتری از خود نشان می‌دادند و در کاخ سفید و دیگر مراکز دولتی، نفوذ بیشتری یافتند، ولی این امر در تغییر سیاست آمریکا و مواجهه با فشارهای مداوم گروه‌های طرفدار اسرائیل و احساس خصومت عمومی با اعراب و مسلمانان تأثیر چندانی نداشت و بیشتر سیاستمداران، آشکارا تردید خود را نسبت به همکاری با اعراب - حتی اعرابی که آمریکا به آنان ابراز دوستی و صمیمیت می‌کرد - ابراز کردند.

در دههٔ هفتاد، طرفداران صهیونیسم، سازمان دهندگان اصلی تبلیغات علیه تحریم اسرائیل بودند. این تلاش فعالان لابی و عکس‌العمل مخالفانشان در جناح طرفداران اعراب را

می‌توان به عنوان نمونه‌ای از تلاش لابیها در کتابهای درسی مطرح ساخت تا روشن گردد که چگونه فعالان لابی با سازماندهی درست و اجرای طرحی راهبردی و دقیق موفق می‌شوند تغییراتی در سیاست ایجاد کنند و به عکس، چگونه تلاشهای سازماندهی نشده و بی‌برنامه و کورکورانه لابیهای دیگر ناکام می‌ماند.

تحریم اسرائیل از سوی کشورهای عربی

فعالیت‌هایی که بر ضد تحریم اسرائیل از سوی کشورهای عربی، انجام شد، نشان داد که چگونه فعالیت‌های هماهنگ حتی در مخالفت با رییس جمهور، می‌تواند تغییراتی در سیاست آمریکا و قوانین آن ایجاد نماید و در مقابل، گروه‌های عربی - حتی در اتخاذ استراتژی فعال برای پشتیبانی یا حمایت از تحریم - ناموفق بودند.

گروه‌های طرفدار اسرائیل در سال ۱۹۷۵، فعالیت‌های خود را در مخالفت با مسئله تحریم در دو سطح ملی و ایالتی آغاز کردند.^{۱۳} بخش عمده این حمله تبلیغاتی به صورت لوایح پیشنهادی مربوط به قوانین دشواری بود که شرکتهای سرمایه‌گذاری آمریکایی ملزم به اجرای آن بودند. در این جا امکان شرح کامل این حمله تبلیغاتی نیست، ولی حتی شرح مختصری از آن نیز می‌تواند توانمندیهای سیاسی لابیهای هماهنگ و سازماندهی شده را نشان دهد. در پی تحریم اسرائیل از سوی اعراب، همه شیوه‌های فعالیت لابیها هماهنگ شد. شیوه‌هایی مانند نوشتن نامه، ملاقات‌های خصوصی، سازماندهی گروه‌های فشار منظم و حمایت از کنگره و مقررات و قوانین جدید در سطح ملی و محلی. همه این امکانات برای فعالیت بر ضد تحریم اسرائیل که ادعا می‌شد جنبه ضدسامی دارد و همچنین برای تصویب لوایح جدید در مقابل هرگونه همراهی آمریکا با تحریم، بسیج گردید.

اتحادیه عرب در سال ۱۹۴۶، تحریم تولیدات صنعتی یهودیان در اسرائیل را به عنوان نوعی مبارزه ملی عربی بر ضد برپایی دولت یهودی در فلسطین تصویب کرد. هدف از این تحریم، ممانعت از ورود کالاهای ساخت یهودیان فلسطین به کشورهای عربی بود. در

پی شکست اعراب در جنگ سال ۱۹۴۸ و تأسیس اسرائیل، در سال ۱۹۵۱، تحریم دیگری به منظور ممانعت از کمک کشورهای ثالث به اقتصاد اسرائیل تصویب شد. فعالیت علیه تحریم در اصل متوجه تحریم دوم و همراهی آمریکا با آن بود.^{۱۴}

تبلیغ بر ضد تحریم، فشارهایی متوجه رؤسای جمهور آمریکا، یعنی فورد و کارتر و همچنین دیگر مسئولان دولتی ساخت. این تبلیغات از طریق رسانه های جمعی، نامه، نوشتن کتاب و از همه مؤثرتر، لوایح قانونی بود که توسط کنگره و شوراهای قانونگذاری ایالتی به تصویب رسید. دولت آمریکا در زمان فورد به شدت با صدور قوانینی که شرکتهای آمریکایی را بیش از پیش به رعایت تحریم وادار سازد مخالفت کرد و از این نظر، دولت فورد به دولت مخالف تحریم شهرت یافت. در واقع، این، مخالفت با هرگونه تبعیض مبتنی بر دین یا خون یا نژاد بود. ولی چنین وانمود شد که: «تلاشهای دیپلماتیک، بهترین راهی است که می توان انتخاب کرد.»^{۱۵} تعدادی از بخشهای مؤثر دولتی با تصویب قوانین اضافی بر ضد تحریم مخالفت کردند. از جمله شورای امنیت ملی، وزارت امور خارجه، وزارت دارایی، وزارت بازرگانی و وزارت دادگستری. بویژه آن که سازمان جاسوسی آمریکا اعلام کرد که تحریم، تأثیری در اسرائیل نداشته است و احتمال تکرار آن در آینده صفر است.^{۱۶} افزون بر این، دولت اعلام کرد که «... دولتهای عربی هر یک برداشت دلخواه خود را از تحریم و مقررات مربوط به آن دارند و تجربه نشان می دهد که تحریم به صورت یکپارچه اعمال نمی شود و تعدادی از شرکتهای هم در اسرائیل و هم در کشورهای عربی مشغول فعالیت هستند.»^{۱۷}

بیانیه های داخلی کاخ سفید همچنین تأکید می کرد که «بر خلاف بعضی گمانها، این تحریم بر مبانی دینی یا نژادی استوار نیست.»^{۱۸} و از همه مشهورتر، اعتراف مشاوران کاخ سفید بود در مورد این که «کشورهای عربی می کوشند اسرائیل را از منافع اقتصادی حاصل از تجارت با کشورهای دیگر محروم سازند، ولی تلاشهای آنان با تلاشهایی که ما برای تحریم اقتصادی کوبا و کره شمالی و ویتنام و کامبوج انجام دادیم، تفاوت دارد.»^{۱۹}

رویکردهای اقتصادی نیز به نوبه خود نگرانیهایی را در مورد قوانین جدید می آفرید. به رغم این که نسبت مبادلات تجاری آمریکا با کشورهای عربی در دهه هفتاد بیشتر شد،

ولی تولیدات اروپایی و آسیایی به راحتی می‌توانستند جایگزین کالاهای آمریکایی گردند و زیان‌هایی متوجه شرکتهای آمریکایی سازند. مسئولان، نگرانی خود را در این باره چنین ابراز کردند که: «اگر شرکتهای آمریکایی به مقررات تحریم تن در دهند، امکان روی آوردن کشورهای عربی به منابع غیرآمریکایی برای تأمین کالاهای مورد نیاز خود فراوان است. آمریکا باید بکوشد تا اعراب را از مسئله تحریم منصرف سازد؛ حتی اگر ما بهترین منبع تأمین کالاهای کشورهای عربی باشیم، باز هم آنان چندان به ما وابسته نیستند.»^{۲۰}

هنگامی که دولت فورد کوشید مواضع مخالف تحریم را تعدیل کند، برای وضع قوانین بیشتر، تحت فشار قرار گرفت و ایالت‌های مختلف از جمله نیویورک و کالیفرنیا، قوانینی بر ضد تحریم وضع کردند و اعضای کنگره به صورت انفرادی، مخالفت‌هایی با تحریم ابراز کردند و مسئله به موضوعی جنجالی تبدیل شد.^{۲۱} در ماه سپتامبر ۱۹۷۵، کنگره دست کم چهارده طرح قانونی و دو مصوبه را پیش روی داشت و کاخ سفید اظهار کرد که: «برای تصمیم‌گیری درباره این مشکل، کارد به استخوان رسیده است.»^{۲۲} دولت فورد کوشید تا در این موضوع داغ سیاسی با اعضای مستقل کنگره همراهی نماید و از طرح‌های قانونی که کمترین زیان را متوجه منافع آمریکا در جهان عرب می‌سازد، پشتیبانی کند.^{۲۳} همچنین با بررسی مسئله و توصیه‌های پیرامون آن، آموزش‌شهایی به کارمندان کاخ سفید داده شد و مشاوران کاخ سفید، نشست‌هایی با اعضای کنگره و مشاوران حقوقی ترتیب دادند که اغلب بی‌فایده بود.

فورد در بیستم نوامبر ۱۹۷۵ در واکنش به مخالفت‌های روزافزون با تحریم، دستوراتی برای اجرای جدی‌تر قوانین موجود صادر کرد، ولی مخالفان تحریم در برابر این اقدام دولت بر درخواست‌های خود افزودند. در ۲۸ نوامبر، سازمان «بنای بریت برای مقابله با افشاگری»، اقدامات دولت را چنین توصیف کرد: «این اقدامات، گام مثبتی است که باید از آن استقبال کرد، ولی نمی‌تواند به طور جدی مانع از اجرای تحریم کشورهای عربی در ایالات متحده بر ضد اسرائیل باشد.»^{۲۴} این سازمان پیش از آن (در ژوئیه، ژوئن و سپتامبر) مواردی را درباره

تحریم بر ضد تعدادی از شرکتهای آمریکا و همچنین روجرز مورتن، وزیر بازرگانی مطرح ساخته بود و در ماه نوامبر، ۲۵ تن از اعضای دموکرات کنگره، شکایتی را بر ضد مورتن و توماس کلیپ و وزیر کشور مطرح ساخته و آنان را به مانع تراشی بر سر راه اجرای سیاستهای آمریکا بر ضد تحریم، متهم ساختند. بهترین زمان برای حمله بر ضد تحریم به منظور وارد آوردن سخت‌ترین فشارها بر سیاستمداران، یک سال پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بود. بسیاری از اعضای کنگره و سیاستمداران به امید کسب آرای احتمالی و پشتیبانی مالی برای فعالیتهای خود، عریضه‌ای درباره تصویب قانون بر ضد تحریم امضا کردند. آنان در پشتیبانی خود از مخالفان تحریم، تهدید به نتایج سیاسی منفی نکردند.

بدون پرداختن به صدها اصلاحیه در مورد قوانین مربوط به تحریم، کافی است ملاحظه کنیم که مشاجره در این باره تا سال ۱۹۷۶ - یعنی سال انتخابات - ادامه یافت و به سرعت مسئله تحریم به موضوع محوری مناقشه میان فورد و کارتر تبدیل شد. کارتر از مخالفان تحریم دفاع کرد و فورد را به علت همراهی نکردن با او مورد انتقاد قرار داد و جورج مینی، رهبر اتحادیه کارگران آمریکا نیز طرفدار تصویب لوایح بیشتری در این زمینه بود. سرانجام، نظرسنجیهای کاخ سفید به مخالفت‌های جدی در کنگره با مواضع دولت، اشاره کرد.^{۲۵} دولت فورد در برابر این مقابله سیاسی هماهنگ، ناچار به عقب‌نشینی شد و در چهارم اکتبر ۱۹۷۶، رییس جمهور به مورتن دستور داد که اطلاعاتی درباره تحریم و بعضی از شرکتهای آمریکایی به کنگره تقدیم کند. فورد پیش از آن قانون اصلاحات، مربوط به بخشودگیهای مالیاتی را در حالتی خاص (مربوط به تحریم) امضا کرده بود.^{۲۶}

به رغم آن که کارتر از جریان مخالف تحریم برای منافع سیاسی خاص خود سود برد، ولی به محض آن که به ریاست جمهوری رسید دریافت که وضعیت فرق کرده است. از طرفی حمله به تحریم چندان روبه فزونی نهاد که به اقدامات قانونی بیشتری انجامید و اکنون نوبت دولت کارتر بود که: «ضمن پرهیز از تأثیر معکوس بر دیپلماسی خاورمیانه، توجه داشته باشد که فعالیتهای قانونی شرکتهای آمریکایی در خارج دچار خسارت نگردد».^{۲۷}

کارمندان کاخ سفید معتقد بودند که منازعه اساسی، بر سر طرفداری از اصل مقابله با لیست سیاه از یک سو و عواقب واکنش‌های مخالف و زیان‌هایی که جهان عرب می‌پردازد از سوی دیگر است؛ در حالی که^{۲۸} بعضی از مشاوران و بخصوص افسران رابط کاخ سفید و نزدیکان به اقلیت یهود در آمریکا، استدلال می‌کردند که کارتر باید به وعده‌های خود درباره تصویب قانون تحریم عمل کند.^{۲۹} سرانجام، راه حل میانه‌ای، نه از طریق کاخ سفید و کنگره، بلکه در نتیجه تشکیل جلسه‌ای میان شرکتهای بزرگ (از جمله آکسون و جنرال الکتریک و جنرال موتورز و غیره) و سازمانهای طرفدار صهیونیسم به دست آمد. توافق حاصل از نشست مشترک میان سازمان مقابله با افشاگری و کمیته یهودیان آمریکا و کنگره یهودیان آمریکا، با اعمال تعدیلهای اندک در قانون پیشنهادی توانست موافقت طرفین را به دست آورد و کارتر نیز در بهار ۱۹۷۷، راه حل میانه را تأیید کرد، ولی مشکل، همچنان باقی ماند و مخالفان تحریم کوشیدند تا بر قوانین جدید اشراف داشته و آیین‌نامه‌هایی برای آن فراهم سازند و دولت کارتر در سال ۱۹۷۸، مدتی طولانی درگیر مسایل پیچیده تحریم بود.^{۳۰}

حمله به تحریم در فضایی تقریباً خالی از هرگونه اطلاعات درباره اهداف تاریخی تحریم یا اسباب ادامه آن انجام پذیرفت. دولتهای عربی - بویژه عربستان سعودی - به خوبی با مشکلات مواجهه با سرمایه‌داران آمریکایی آشنا بودند و علی‌عبداله علی‌رضا، سفیر عربستان سعودی در جلسات خود اشاره می‌کرد که تحریم، «پیچیده‌ترین مشکل است».^{۳۱} ولی نه عربستان سعودی و نه هیچ کشور نفتی دیگر در ارتباطات پشت پرده خود با مسئولان بلندپایه با سرمایه‌داران آمریکایی با قاطعیت و صراحت، مخالفت با تحریم و فعالیت بر ضد آن را محکوم نمی‌کردند. افزون بر این، هیچ یک از این کشورها به فعالیت تبلیغاتی جدی در مقابل تبلیغات طرفداران صهیونیسم بر ضد تحریم دست نمی‌زد و هیچ گونه اقدامی برای توجیه مردم آمریکا نسبت به تحریم و انگیزه‌های آن صورت نمی‌داد.

جدی نبودن اعراب در مسئله تحریم، نشان می‌داد که در این باره میان دولتهای عربی - بویژه دولتهای پادشاهی در کشورهای نفت خیز - اتفاق نظر وجود ندارد.

مضحکتر از همه، آن که مهمترین تفسیرهای مربوط به مسئله تحریم و موضع

کشورهای عربی نسبت به آن، نه از سوی رهبران عرب، بلکه از سوی مسئولان آمریکایی ارایه شد. از جمله، ریچارد نولتی، سفیر سابق آمریکا که مقاله ای را در روزنامه نیویورک تایم به چاپ رساند و سایروس ونس، وزیر امور خارجه پیشین این کشور که در کمیسیون فرعی سرمایه گذاری (۱۹۷۷) در این باره سخنرانی کرد و هر دو آنها مسئله را از نقطه نظر منافع آمریکا بررسی کردند. البته امین حلمی الثانی، نماینده دائمی اتحادیه عرب در سازمان ملل متحد، نوشته مستدلی درباره تحریم در روزنامه نشنال ژورنال منتشر ساخت و از آن به «روش صلح آمیز در دفاع از خود» تعبیر کرد.^{۳۲} ولی این مطالب اندک، هیچ تأثیر قابل ملاحظه ای در مردم آمریکا (که بیشتر آنان اصلاً آن را نخواندند یا نشنیدند) و سیاستمداران کشوری یا ایالتی نداشت.

هجوم تبلیغاتی علیه تحریم، بهترین فرصت را برای اعراب فراهم آورد تا مردم آمریکا را با جنبه های قانونی تحریم و مشروعیت آن بر اساس قوانین بین المللی آشنا سازند، ولی آنان در این کار، ناموفق بودند. علاوه بر این در توجه دادن مردم به رابطه میان اقتصاد و حقوق بشر در مبارزه فلسطینی ها برای حق تعیین سرنوشت نیز توفیقی نداشتند و سرانجام، فرصت را برای آگاه ساختن مردم - از مشابهت میان تحریم آمریکا بر ضد کشورهایمانند کوبا یا کره و تحریم اعراب بر ضد اسرائیل - نیز از دست دادند. اقدامات ضعیفی از این قبیل نشاندهنده عدم هماهنگی و همکاری میان کشورهای عربی است و حداقل، دوگانگی در رفتار برخی از این کشورها را در برخورد با مسئله تحریم اثبات می کند. از طرفی، سازمان آزادیبخش فلسطین یا گروههای طرفدار فلسطینی ها نیز نتوانستند از تحریم به عنوان وسیله ای برای گرفتن انتقام از اسرائیل و یا پس گرفتن حقوق خود استفاده کنند. در نتیجه، کشورهای عربی اصلاً این موضوع را در برابر مردم آمریکا یا رؤسای جمهوری مطرح نساختند.

ناهماهنگی و عدم جدیت مخالفان اسرائیل - بویژه گروههای طرفدار اعراب - میدان را به طور کامل برای گروههای لابی طرفدار اسرائیل خالی کردند. و این گروهها توانستند با جدیت، افکار عمومی را به خود جلب کنند و پشتیبانی سیاسی قابل توجه سطوح مختلف

دولتی را نیز به دست آورند. مخالفان تحریم، فعالانه همه روشهای قابل استفاده در سطوح کشوری و ایالتی را هماهنگ ساخته و از آن استفاده کرد و با همراه و هماهنگ کردن اقدامات خود با نظام حاکم بر آمریکا، کوشیدند به اهداف خود دست یابند و بدین سان، علاوه بر زیرکی سیاسی بالا، شناخت روزآمد خود را از ساختار هدایت کننده نظام سیاسی آمریکا به اثبات رساندند.

سازمان سیاسی

اگر چه بیشتر آمریکایی ها معتقدند که برای تأثیر گذاری در سیاست خارجی پیچیده آمریکا به فعالیت صدها هزار نفر نیاز است، ولی گفته شده که تقریباً تعدادی - میان پنج تا ده هزار نفر - نیروی فعال و پایبند می توانند تأثیر اساسی در این زمینه بگذارند.^{۲۳}

دو عامل سازمانی اساسی این برآورد را واقعی می نماید :

۱. کوبایی ها و صهیونیست ها، تنها کسانی هستند که در سرتاسر آمریکا به صورت تاریخی از تلاشهایی مستمر و درازمدت لابی پیرامون مسایل مربوط به سیاست خارجی پشتیبانی می کنند. از سویی، صدها گروه نژادی یا دینی دیگر تمایل دارند به طور انفرادی با قضایا برخورد کنند. این جماعات، در مجموع، تلاشهای لابی را نه رد می کنند و نه تأیید. همچنین به عنوان نمونه، یونانیان تا پیش از اشغال قبرس توسط ترکیه، صفوف منظمی نداشتند و تنها پس از آن بود که صفوف خود را در دفاع از قبرس متحد ساختند، حال آن که ۴۰ درصد این منطقه در سال ۱۹۷۴ به اشغال درآمد. همچنین، آمریکایی ها، عرب تبار - بویژه لبنانی ها - نیز پس از اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ توسط اسرائیل در دفاع از لبنان متحد شدند. در نتیجه این وضعیت، در بیشتر مسایل سیاسی مربوط به خاورمیانه، میدان برای لابی صهیونیستی خالی شد، لابی کوبا نیز در مسایل مربوط به کوبا وضعیت مشابهی دارد.

۲. همیشه درصد کمی از شهروندان فعال و پرتحرک آمریکا در مسایل سیاسی این کشور تأثیر می گذارند. این تأثیر، نسبت به تعداد آنان به مراتب بالاتر است. زیرا بیشتر

آمریکایی‌ها در انتخابات شرکت نمی‌کنند و تنها حدود ۷۰ درصد از ساکنان آمریکا حق رأی دارند. از این تعداد، ۶۰ درصد برای رأی دادن ثبت نام می‌کنند و در بهترین شرایط، تنها ۵۰ درصد افراد ثبت نام شده عملاً رأی می‌دهند. از سویی، هر کاندیدا برای انتخاب شدن فقط به نصف آرا به اضافه یک رأی نیاز دارد. از این رو فرد سیاستمدار می‌داند که برای موفقیت، تنها به تأیید ۱۱ نفر از هر ۱۰۰ نفر نیاز دارد و هیچ انگیزه دیگری نیز برای افزایش مشارکت مردمی در هیچ مورد وجود ندارد. بنابراین، در شرایطی که تنها موافقت ۱۱ نفر برای موفقیت سیاستمداری کافی است، چه دلیلی دارد که بکوشد موافقت ۳۰ نفر را بیشتر کسب کند.^{۳۴} و سرانجام، سیاستمداران به انتخاب کنندگان متعهد می‌اندیشند، یعنی کسانی که حتی اموال خود را در این راه خرج می‌کنند یا به بیان عامیانه در کار «احسان سیاسی» شرکت می‌جویند. تأثیرات این حقایق سیاسی را روبرت گولدوین و هامیلتون جردن (یکی مشاور فورد و دیگری مشاور کارتر) در دهه هفتاد در نوشته‌های خود مطرح ساختند. گولدوین - که فورد او را «روشنفکر ارزیابی کننده»^{۳۵} نامید از نظر سنجیهای عمومی برای تبیین خطوط تبلیغاتی انتخابات سال ۱۹۷۶ استفاده کرد. وی عوامل فوق الذکر را در نوشته خود مطرح ساخت و جا دارد که آن را با تفصیل اندکی بیاوریم.

گولدوین درباره انتخابات ریاست جمهوری می‌گوید: در میان گروههای نژادی، یهودیان بیشترین اهتمام را نسبت به انتخابات ریاست جمهوری آینده دارند و بیش از هر گروه دیگری در رأی دادن دقت می‌کنند. آنان فعالانه در تبلیغات شرکت می‌جویند و در سطح کشوری و ایالتی با جدیت تلاش می‌کنند و به رغم این که یهودیان، کمتر از ۳ درصد شهروندان آمریکا را تشکیل می‌دهند، ولی ۴ تا ۵ درصد مجموع آرا به آنان تعلق دارد. در حالی که سیاه‌پوستان که ۱۱ درصد از شهروندان آمریکا را تشکیل می‌دهند، حداکثر ۵ درصد مجموع آرا را به خود اختصاص می‌دهند. افزون بر این، یهودیان در ایالت‌های پرجمعیت متمرکز هستند که آرای انتخاباتی آن در پیروزی انتخاباتی تأثیر اساسی دارد. وی می‌افزاید:

«... اگر دولت به اسرائیل فشار آورد، عکس‌العمل تل‌آویو موجب خواهد شد که سیاست

آمریکا در اسرائیل، انتخاباتی شود. این امر، نه تنها واکنش گروه‌های یهودی مقیم آمریکا را که برنامه مفصلی برای تأثیر در انتخابات ریاست جمهوری طراحی کرده‌اند، برخواهد انگیزت، بلکه ترجیحاً واکنش منفی مردم آمریکا را نیز در پی خواهد داشت. بدیهی است سیاستی که در انتخابات آینده موجب ناخشنودی اسرائیل و رضایت اعراب گردد، بهای سیاسی گزافی در آمریکا خواهد پرداخت.^{۳۶} فورد بر اثر توصیه گولدوین از کشاندن مناقشه اعراب و اسرائیل به مسئله انتخابات خودداری کرد، ولی با این حال در صحنه رقابت با کارتر - که توانست بیشترین آرای یهودیان را به خود اختصاص دهد - شکست خورد. هامیلتون جردن، دوست صمیمی و مشاور کارتر، به استناد دیدگاه‌های گولدوین درباره حقایق سیاسی نظام حکومتی، گزارشی بسیار سُرّی برای کارتر تهیه کرد. جردن بسیار نگران بود که مبادا یادداشت او - نظر به حساسیت فراوانی که دارد^{۳۷} - به دست دیگر مسئولان بلندپایه کاخ سفید بیفتد، از این رو خود با دستگاه تاپی که در اختیار داشت آن را تایپ کرد و فقط نسخه دیگری از آن را در گاو صندوق دفتر کارش نگهداری کرد.

جردن در این نوشته به عوامل مهمی در سیاست خارجی آمریکا، از جمله پیمان سالت دو (SALT 2) و پاناما و کوبا و ویتنام و آفریقا و ... اشاره می‌کند. ولی بر منطقه خاورمیانه و «نقش یهودیان مقیم آمریکا» تأکید می‌نماید. وی به اختصار، مسایل مربوط به انتخابات را مطرح می‌سازد و تأکید می‌کند که «درک عمومی مردم آمریکا در مورد مسایل سیاست خارجی پایین است و قطعاً این امر درباره پیمان سالت ۲ و اوضاع خاورمیانه نیز صادق است. چنین وضعیتی، لزوماً منفی نیست، زیرا این فرصت را برای ما فراهم می‌آورد که مسایل را به شیوه‌ای که از نظر سیاسی به نفع ماست برای مردم مطرح سازیم.» وی در ادامه این گزارش می‌نویسد: «آگاهی مردم: آگاهی مردم آمریکا از مسایل سیاسی بسیار محدود است و بسیار سطحی به این مسایل می‌نگرند. این وضعیت، دوجنبه مثبت و منفی دارد. از سویی طرح مسایلی پیچیده را برای مردم ضروری می‌نماید و از سوی دیگر، چون حقیقت مسایل به درستی برای مردم روشن نیست می‌توان آن را از دیدگاه مشخص برای آنان مطرح ساخت و با نگرش خاصی به آنان آگاهی داد. سرانجام، من تردید دارم که بتوانم رابطه مستقیم

متقابل میان دو مسئله راروشن سازم: یکی میزان اعتماد مردم آمریکا به رییس جمهورشان و دیگری، میزان اعتماد آنان به رفتار حکیمانه او در مسایل پیچیده سیاست خارجی.^{۳۸}

به بیان دیگر، رییس جمهور باید مانند لابی فعال برای خود در مسایل سیاست خارجی عمل کند. جردن در یادداشت خود مایل است همان روشهای گروههای لابی حرفه‌ای را توصیه کند. فرضیه اصلی جردن آن است که کاخ سفید برای طرح مسایل محوری سیاست خارجی می‌تواند با استفاده از رسانه‌های گروهی برای خود طرفدار بیابد. فرضیه جردن این نظریه را تقویت می‌کند که رسانه‌های گروهی عموماً در مسایل سیاست خارجی از رویکرد کاخ سفید پیروی می‌کنند و نه به عکس. وی تحلیل تاریخی مفصلی در زمینه نمونه‌هایی از رأی دهی و پشتیبانی یهودیان و آمریکایی‌ها از اسرائیل ارائه کرد و به رغم این که از یادداشت پیشین گولدوین مطلع نبود، همان آمارهای گولدوین را به عنوان نمونه مطرح ساخت و دقیقاً به نتایج یکسان دست یافت.^{۳۹} جردن با بیان اهمیت پشتیبانی مالی یهودیان از سیاستمداران و احزاب سیاسی، با قاطعیت از «احسان سیاسی» آنان به عنوان نمونه‌ای از «عادت یهودیان به استفاده از ثروت خود به نفع دیگران» یاد می‌کند.^{۴۰} جردن با اطمینان می‌نویسد: «لابی صهیونیستی مدتهاست که به ناآگاهی مردم آمریکا درباره مسایل سیاست خارجی و عدم مشارکت در آن پی برده است.» وی می‌افزاید: «با در نظر گرفتن این حقیقت که اهداف سیاسی یهودیان در خلاء دنبال می‌شود می‌توان به تأثیر عمیق لابی یهودی پی برد، زیرا در این کشور، گروه سیاسی که در مخالفت با اهداف لابی یهودی فعالیت کند، وجود ندارد و این که تحول اساسی در آرای عمومی آمریکایی‌ها درباره مسئله اسرائیل بتواند در برابر اهداف سیاسی کمیته اسرائیل و آمریکا، (AIPAC) مقاومت کند، محل تردید است.»^{۴۱}

به رغم فشارهای روزافزون داخلی از سوی گروههای عربی-آمریکایی و گرایش آرای عمومی به حل و فصل موضوعات مورد مذاکره در منطقه خاورمیانه، همچنان خلاء سیاسی بزرگی در این زمینه حاکم است.^{۴۲} لابی صهیونیستی می‌کوشد تا با تداوم بخشیدن به اسطوره‌های تاریخی در مورد اسرائیل، خلاء سیاسی موجود را همچنان حفظ کند و از

ارزیابیهای دقیق و متعادل در مورد خاورمیانه تا حد ممکن جلوگیری نماید و بدین سان، برنامه و شرایط مورد نظر خود را نه تنها درباره مناقشه اعراب و اسرائیل، بلکه درباره همه مسایل مربوط به خاورمیانه به اجرا گذارد. از همه مهمتر این که، هیچ یک از رؤسای جمهور با نظریات جردن درباره نقش گسترده کمیته اسرائیل و آمریکا از مسایل عمومی به مخالفت برخواست.

سرانجام باید گفت که عامل زمان، عنصر مهمی برای هرگونه تلاش لابی صهیونیستی است. همان طور که در بحث تحریم مطرح گردید، همزمانی فشار سیاسی یا هجوم تبلیغاتی در رسانه های گروهی با انتخابات آینده می تواند به فعالیتی کمک کند یا در بعضی از حالات، آن را تضعیف نماید. هر یک از رؤسای جمهور منتخب، بیشترین توجه را به تحولات سیاسی - بویژه به مسایل سیاست خارجی - دارند. هر رئیس جمهور، دوره ای برای «ارزیابی مجدد» سیاست خاورمیانه اعلام می کند. در این دوره - که غالباً بسیار کوتاه است - فرصتی فراروی اعضای لابی قرار می گیرد تا برنامه های پیشنهادی خود را در این باره ارائه دهند و پیشنهادهایی نیز مطرح سازند. بدیهی است که لابی صهیونیستی بر اثر ارتباطات قوی که با مراکز اصلی حکومتی برقرار ساخته و به علت ارتباط مستقیم با کاخ سفید، پیش از دیگران به رئیس جمهور دسترسی خواهد داشت.

به هر حال، همه فعالان لابی باید برای عامل وقت، اهمیت قابل شوند و فرصت لازم را برای موفقیت یا زمان مؤثر در شکست برنامه های خود با دقت ارزیابی کنند، زیرا هیچ سیاستمداری نمی خواهد نامش با برنامه ای شکست خورده همراه گردد و هر اقدام غیرموفقی به برنامه های در دست اجرا زیان می رساند. همان طور که اقدام کلینتون برای «رسیدگی بهداشتی» نشان داد، اقدام ناموفق ممکن است، امری را ماهها یا حتی سالها به تأخیر اندازد. اکنون با توجه به ویژگیهای نظام سیاسی آمریکا می پرسیم چه نتایجی را می توان از تأثیر فعالیتهای لابی در سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا به دست آورد؟

بدیهی است که سنجش رابطه متقابل میان اعضای لابی و دولت، دشوار است و غالب اوقات، رابطه متقابلی میان دوطرف برقرار است. یعنی همان طور که اعضای لابی می کوشند در سیاست خارجی، تأثیر بگذارند، دولتمردان نیز از اعضای لابی برای تبلیغات و بسیج مردم در جهت تایید سیاستهای از پیش تعیین شده استفاده کنند.

اعضای لابی در اولویت بندی موضوعات مطرح در سیاست خارجی، تأثیراتی دارند، ولی این تأثیر در بیشتر تصمیمات سیاسی، عامل تعیین کننده به شمار نمی آید و این امر که کاخ سفید به کمک بخشهای دیگر دولتی، استراتژی کلی سیاست خارجی را پایه ریزی می کند از واقع بینی و تأثیر سیاسی داخلی فعالیت‌های لابی نمی گاهد. برخلاف افکاری که قویاً درباره قدرت اعضای لابی مطرح است، عملکرد آمریکا در خاورمیانه از جنگ جهانی دوم به بعد - نشان می دهد کاخ سفید و شورای امنیت ملی و پنتاگون و وزارت امور خارجه در حد کمتری، استراتژی سیاست خارجی آمریکا را تعیین کرده اند و تصمیمات بر پایه اولویت منافع ملی در ضمن شیوه های اقتصادی و سیاست‌های جغرافیایی اتخاذ شده است. در گرماگرم مذاکراتی که برای ورود مصر و انور سادات به جرگه آمریکا انجام گرفت، فورد، رئیس جمهور مستقیماً این موضوع را در شورای امنیت ملی مطرح ساخت. ملاحظات وی دو جنبه اصلی را در سیاست خارجی و فعالیت‌های لابیها در خاورمیانه روشن می سازد. فورد گفت: عملکرد خود را در کنگره در مورد اسرائیل به اختصار می گویم. به قدری این عملکرد، اطمینان بخش بود که مرا نزد اعراب بدانام ساخت. من همواره ملت اسرائیل را دوست داشته و تکریم کرده ام. آنان افرادی باهوش هستند و به آنچه اعتقاد دارند، اهتمام می ورزند؛ آنان نسبت به دین و کشور و خانواده و ارزشهای عالی اخلاقی خود اخلاص دارند. من دوستشان دارم و به آنان احترام می گذارم. هرگز تا این حد نا امید نشده بودم، زیرا احساس می کنم به ملتی احترام می گذارم که نمی تواند درک کند که ما به نفع آنان و نفع خود تلاش می کنیم، ولی در این تحلیل، پایبندی ما به آمریکا است.^{۴۳}

اگرچه در این سخنان فورد، مبنای سیاست خارجی آمریکا را که منافع شخصی است به

روشنی بیان می‌کند، ولی دیدگاه به ظاهر آراسته و پنهان «خاورشناسی» او (اگر آشکار نباشد) و تلاش برای بدنام ساختن اعراب و مسلمانان از این نکته پرده بر می‌دارد که تأیید اسرائیل و دشمنی با اعراب در میان آمریکایی‌ها ریشه دار است.

در سالهای اخیر، سازمانهای عربی در آمریکا راههایی به منظور مقابله با تبعیضهای مربوط به رنگین پوستان و تبعیضهای نژادی و دینی ریشه دار در افکار خاورشناسان گشوده‌اند. با این که این تلاشها تأثیر قابل ملاحظه‌ای در سیاست خارجی آمریکا نداشته است، ولی اثرات درازمدت آن را نباید نادیده گرفت. شناخت بیشتر از جهان عرب و جهان اسلام و پیچیدگیهای آن دو با گذشت زمان از اقدامات ناخودآگاه مسئولان آمریکایی و آرای عمومی طرفدار اسرائیل و مخالف اعراب خواهد کاست. با این حال باید گفت که در طول تاریخ، آرای عمومی، عامل تعیین کننده‌ای در تصمیمات سیاست خارجی نبوده است. کمتر کسی از نخبگان، مسئول، بی اثر بودن آرای مردمی را در میدان سیاست خارجی پنهان می‌کند. به رغم این که فعالان لابی و سیاستمداران می‌کوشند ذهنیت عمومی را برای برنامه‌های خود آماده سازند، ولی بخش اعظم مردم آمریکا به مسایل خارجی توجهی ندارند و اصولاً مردم آمریکا در مسایل سیاسی خارجی، مداخله مستقیم ندارند. اگر مردم آمریکا در سیاست خارجی تأثیر گذار بودند، حتماً قبرس یکپارچه می‌شد و در فلسطین، دولت مستقلی برپا می‌گردید.

این بررسی، نشان داد که چگونه گروه اندکی از صهیونیست‌ها به علت پایبندی و جدیت و پشتیبانی مالی احزاب سیاسی و سیاستمداران و انتخاب شوندگان، قدرت سیاسی بزرگی تشکیل داده و از تأیید کنگره - و به طور کلی سیاستمداران - برخوردار شده‌اند. توانمندی لابی صهیونیستی در فعالیتهایی مانند پخش نوشته‌های «آماده» و واکنشهای مؤثر، بسیار معروف است.^{۴۴} به طوری که انتخاب شوندگان آمریکایی در اظهارات و آرای خود قدرت لابی صهیونیستی را در جمع آوری آرا به نفع یا زیان سیاستهای خاورمیانه‌ای لحاظ می‌کنند. همان طور که قضیه تحریم نشان داد، اعضای لابی تأثیر قطعی بر مصوبات کنگره دارند. افزون بر این، آنان از تأیید کافی اعضای کنگره برخوردارند، به طوری که پشتیبانی مالی آنان، از جانب دولت

اسرائیل، تضمین شده است. بیلاردها دلار تخصیص مالی و کمکهای اقتصادی و نظامی به اسرائیل طی سالیان گذشته - که بدون مخالفت تأیید شده - دلیل قاطعی است بر نفوذ لابی صهیونیستی در کنگره.

از سویی، بعضی از دولتهای عربی برای پنهان کردن شکستها و نقطه ضعفهای خود قدرت لابی صهیونیستی را بزرگ جلوه دادند و از سوی دیگر، تصمیم گیرندگان سیاسی آمریکا نیز گاهی از لابی صهیونیستی به عنوان سرپوش برای دشمنیهای اقتصادی و نظامی و سیاسی آمریکا در خاورمیانه استفاده کرده اند. در آینده، ممکن است تغییراتی در ساختار سیاست آمریکا در خاورمیانه پدید آید. این در صورتی است که حوادثی در جهان عرب موجب تجدید نظر در روابط بین المللی گردد یا آمریکا بر اثر پایان یافتن جنگ سرد در جایگاه جهانی خود نه به عنوان تنها ابرقدرت یا زاندارم جهانی، بلکه به عنوان عضوی از جهان چند قطبی تجدید نظر کند. هر چند در وضعیت کنونی و با توجه به سرمایه داری روز افزون متأثر از قدرت نظامی آمریکا، احتمال چنین تجدید نظری بعید به نظر می رسد.

با این حال، گروههای فشار (لایبهای) عربی می توانند با برنامه ریزیهای درازمدت و یکپارچه و از همه مهمتر با جدیت بر فعالیت خود بیفزایند. سازمانهای متکی بر آمریکایی های عرب تبار نیز باید وضعیت کنونی را متحول ساخته به سمت هماهنگ ساختن فعالیتهای خود حرکت کنند. برای آن که بر اثر گذاریهای این فعالیتهای افزوده شود باید با اقدامات دولتهای عربی هماهنگ گردد و سرانجام، تلاشهای لابی عربی باید بر دو موضوع اصلی که برای انتخاب شوندگان آمریکایی و عموم مردم اهمیت دارد - یعنی اقتصاد و حقوق بشر - تأکید گردد. این دو موضوع، امکانات فراوانی را برای فعالیتهای جدی لابی عربی فراهم خواهد ساخت. □

1. Edward W. Said, *Orientalism*, New York: Pantheon Books, 1978, and *Governing Islam: How the Media and the Experts Determine? How We see the Rest of the World*, New York: Panthen Books, 1981.

نورمن دانیل در کتاب اسلام و غرب اثبات کرده است که منشأ آرایه چهره ای منفی از اسلام (و عرب) تفاسیر گذشته مسیحیان است. از این رو نگرش منفی نسبت به اسلام و عرب در فرهنگ غربیان، ریشه دار است. اصل کتاب دانیل در سال ۱۹۶۰ چاپ شده و پیش از وفات او در آن تجدید نظر شده است. نگاه کنید به:

2. Norman Daniel, *Islam and the West: The Making of an Image*, Oxford: Oneworld, 1997. Michael W. Suleiman, *The Arabs in the Mind of America*, Brattleboro, VT: Amana: Books, 1988; Jack G. Shaheen, *The TV Arab*, Bowling green, OH: Bowling Green , OH; Bowling Green State University Popular Press, 1984; Janice J. Terry, *Mistaken Identity: Arab Stereotypes in Popular Writing*, Washington, DC: American -Arab Affiars Council, 1985; Iautence Michalak, "Cruel and Unusoal: Negative Images of Arabs in Popular American Culture," *ADC Issues*, January 1984; Edmund Ghaareeb, ed., *Split Vision: The Portryal of Arabs in the American Media*, Washington, DC: American-Arab Affairs Council, 1983, and Linda Steet, *Velis and Doggers: A Century of National Geographic's Representation of the Arab World*, Philadelphia: Temple University Press, 2000.

۳. رابرت، ماکنیل، بحث عمومی در دانشگاه کلمبیا، مارس ۱۹۹۳. مراجعه شود به:

Lies of Our Times (June 1994); Pierre Salinger Lecture, Coral Gables Congregational Chtish, 12 March 1996, Books on Books, C-Span 2,3 June 1996; Noam Chomsky, *The Fateeful Triangh: The United States, Israel and the Palestinians*, Boston, MA; South EndPress, 1983; David Crotean and William Hoynes, *By Invitation Only: How the Media Limit Political Debate*, Momoe, ME: Common Courage, 1994; James M Fallows, *Breaking the News. How the Media Undetrmine American Democracy*, New York: Pantheon Books, 1996; James A. Nathan and James K. Oliver. *Foreign Policy Making and the American Political System*, 3rd ed. Baltimore. MD: Johns Hopkins, 1983, and Edward S. Herman and Noam Chomsky, *Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media*, New York: Pantheon Books, 1988. Michael Janeway, *Republic of Denial Press, Politics, and Public Life*. New Haven, CT: Yale universtiy Press, 1999.

4. Jeffrey H. Birnbaum, *The Lobbyists. How Influence Peddlers Get Their Way in Washington*, New York: Times Books, 1992, p. 13.

۵. مطالعاتی دربارهٔ فرآیند فشار و افراد و سازمانهای فشار انجام گرفته است و از جمله:

Bruce C. Wolpe, *Lobbying Congress: How the System Works, With Case Studies by the editors of Congressional Quarterly*, Washington, DC: Congressional Quarterly, 1990.

Birabum, *Ibid.*, p. 235.

6. Gabriel Sheffer, ed., *Dynamics of Dependence: U.S.-Israeli Relations*, Boulder, CO: Westview Press, 1987, and Nimrod Novik, *The United States and Israel: Domestic Determinants of a Changing U.S. Commitment*, Boulder, CO: Westview Press, 1986.

تحقیقاتی در این زمینه توسط مشاور شیمون پرز، تحت نظر مرکز مطالعات استراتژیک جامی انجام گرفته است. برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به:

Abraham Ben-Zvi, *The United States and Israel: The Limits of the Special Relationship* New York: Columbia University Press, 1993.

Eytan Gilboa, *American Public Opinion Toward Israel and the Arab- Israeli Conflict* Lexington, MA: Lexington Books, 1987, and David Schoenbawin, *The United States and the State of Israel*, New York: Oxford University Press, 1993.

۷. برای اطلاع کامل از روابط میان سازمانهای یهودی-آمریکایی با اسرائیل، نگاه کنید به:

Lee O'Buch, *American: Jewish Organizations and Israel*, Washington, DC: Institute for Palestine Studies, 1986, and Ernest Stock, *Partners and Pursestrings: A History of the United Israel Appeal*, Lanham, MD: University Press of America: [Jerusalem?]: Jerusalem Center for Public Affairs/ Center for Jewish Community Studies, 1987.

8. Wolpe, *Library Congress: How the System Works*, p. 80.

9. David H. Lissy (Associate Director Domestic-Ford White House) Files. Boxes 38-13. Gerald Ford Library in Ann Arbor, Michigan.

به عنوان مثال نمونه ای از روابط سرد نگاه کنید به:

"Notes on Meeting with Jewish Leaders" 6 July 1977, Start Eizenstat Files, Box 235: WHCB, ND16COB7, ND 39, JimmyCarter Library in Atlanta, Georgia.

10. Arthur Hertzberg, "The Illusion of Jewish University," in *Beyond Occupation: American Jewish*.

Christian and Palestinian Voice for peace, edited by Rosemary Radford Ructher and Marc H. Ellis. Boston, MA: Beacon Press, 1990.

11. Michael Suleiman, "The Arab Information Effort in North America: An Assessment," *Arab Studies Quarterly*, vol. 8, Summer 1986, and Nabeal A. Khoury, "The Arab Lobby: Problems and Prospects," *Middle East Journal*, Summer 1987.

۱۲. این بحث تا حد زیادی متکی بر مصاحبه‌هایی است که از سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ با دیپلماتها و مسئولان رسمی و اعضای گروههای فشار به نفع دولتهای عربی انجام گرفته است. هر چند بهتر است در این باره اظهار نظر نشود، آنان سخاوتمندانه اظهارات مفصلی درباره تلاشهای سیاسی اعراب در آمریکا داشته‌اند. مسئولیت هرگونه برداشت یا نقل قول در این باره برعهده نویسنده است.

13. Aaron J. Sarna, *Boycott and Blacklist: A History of Arab Economic Warfare Against Israel*, NJ: Rowman and Littlefield, 1986.

گزارش مکتوب سارنا به تفصیل اعمال تحریم و تبلیغات برضد آن را از دیدگاه اسرائیل می‌آورد. همچنین، جدول زمانی، اقدامات برضد تحریم را از سال ۱۹۷۵ تا آخر سال ۱۹۷۶ مطرح می‌سازد و مک دونالد انعطاف‌پذیری اتحادیه عرب را در مسئله تحریم به تفصیل بیان می‌کند. نگاه کنید به:

Robert W. Macdonald, *The League of Arab States: A Study in the Dynamics of Regional Organization*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1965.

۱۴. اظهارات سیدنی سوپر، منشی معاون امور خاور دور و جنوب آسیا در کمیسیون فرعی بازرگانی جهانی و کمیسیون امور خارجی در ۱۳ مارس ۱۹۷۵. وی از رون نیسن، منشی تبلیغاتی خواست که هرگاه مایل است به این گفتار مراجعه کند. همچنین نگاه کنید به:

Nesse papers, Box 121 Gerald Ford Library Sarna, Ibid.

۱۵. گفته‌های سیدنی، سوپر در کمیسیون فرعی بازرگانی خارجی و کمیسیون امور خارجی در ۱۳ مارس ۱۹۷۵.

16. Memo for the President (September 1975), David Lissy, Box 39 Gerald Ford Library.

لیسی، مدیر شورای داخلی و مسئول برقراری رابطه سیاسی میان فورد و سازمانهای یهودی بود.

۱۷. اظهارات سیدنی سوپر در کمیسیون فرعی تجارت خارجی و کمیسیون امور خارجی در ۱۳ مارس ۱۹۷۵.

18. Greene Kilbery on Arab Boycott (8 August 1975), Robert A. Goldwin.

بابراج، گیلبرگ، مشاور رییس جمهور و فعال در بحثهای مربوط به تحریم و ارایه کننده توصیه‌هایی پیرامون آن.

۱۹. همان.

۲۰. همان.

۲۱. نگاه کنید به: Congressional Record در سال ۱۹۷۵ ده بار به تحریم اشاره شده و در سال ۱۹۷۶ حداقل ۱۳ بار این موضوع در فهرست مطالب آن بیان شده است.

22. Kilberg Memo (5 September 1975), Goldwin, Box 1.

23. Goldwin, Box 1; Lissy, Box 39; Friederdorf, Box 10, CO 70.71, Box 26; Nessen, Box 121; Vernon Loen and Charles Leppert Papers, Box 1. Robert Wolthius Papers, Box 3.

لون و ولبرت معاونان امور قانون گذاری بودند و روبرت و لیئوس، معاون رییس جمهور، نگاه کنید به:

Papers of Counsil to the President, Edward C. Schmultz, Boxes 7-8, Gerald Ford Library Adl Press Release (28 November 1975), Goldwin, Box 1, Gerald Ford Library.

۲۵. اظهارات جورج مبینی (۲۵ اوت/ ۱۹۷۶) در مجلس سنای آمریکا برای تصویب طرح ممنوعیت بازرگانی سرمایه داران آمریکایی با اعراب بر اثر تحریم.

Nessen, Box 1: Friedersdorf. Box 10, C-erald Ford Library.

26. Nessen, Box 1, Gerald Ford Library

رأی موافق ۱۰ در برابر ۵ کمیسیون فرعی کنگره، نشان از حالت تحقیر و خشم مورتن در برابر کنگره دارد.

27. Zbigniew Brzezinski Memo to Rick Hutcheson, 7 February 1977. TA-4, WHCF, TAI/COL (Arabs), Jimmy Carter Library.

28. Bob Lipshutz, Stu Eizenstat, Bob Ginsburg Memo to the President, 12 March 1977, Stuart Lipshtz Papers, Box 2, WHCH, Jimmy Carter Library.

استوارت، اینزستات، معاون رییس جمهور در امور داخلی با طرفداران صهیونیست ها پیوند های استواری داشت و سیاست خاورمیانه ای کاخ سفید را از نزدیک تعقیب می کرد.

29. Joyee Starr Memo to Robert Liphshutz and Stuart Fizenstat, 10 March 1977, Ibid.

30. Stu Fizenstat Memo to the President, 2 May 1977, DPS, Fizenstat Papers, Box 146 David

Rubenstein Memo to Stn Fizeustat, 5 January 1978, WHCE, Fizeusta, Box 143.

۳۱. ملاحظاتی درباره ملاقات نایب رییس با علی عبد الله علی رضا، سفیر عربستان سعودی (۱۹ ژانویه ۱۹۷۶) ملاحظاتی در پرونده های نیسن و تحلیل نگرش عربستان سعودی نسبت به این مشکل.

32. Nessen, Box 124, Saudi Arabia File, Jimmy Carter Library. Amin Hilmy H. in: *National Journal*, 31 July 1976, and *The Arab Boycott: Why and Wherefores*, New York: Americans for Middle East Understanding, [n.d.]

۳۳. مصاحبه با عبدین جباره، وکیل و عضو اقلیت در آمریکا (۲۰ ژوئیه ۱۹۹۴)

34. Hugh B. Shannon, "Voters! The True Political Reformers," *Free Times* (Cleveland, OH) (15-21 March 2000). Eric Alterman, *Who Speaks for American?: Why Democracy Matters in Foreign Policy*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1998.

35. Gerald Ford. *A Time to Heal: The Autobiography of Geraeld R. Ford*, New York: Harper and Row, 1979, p. 350.

۳۶. این تحلیل تا حد زیادی به اسناد موجود در دفتر ریاست جمهوری، جerald فورد متکی است.

Goldwin Papers Box 2, Gerald Ford Library

۳۷. این تحلیل تا حد زیادی به اسناد موجود در دفتر ریاست جمهوری، کارتر متکی است.

Hamilton Jordan Memo to Presidential Library. Hamilton Jordan Memo to President Carter (June 1977). Hamilton Jordan Gonfidential File, Box 34, File "Foreign Policy / Domestic Memo, HJ Memo , 6.77," Jimmy Carter Library.

۳۸. همان.

۳۹. همان.

۴۰. همان.

۴۱. همان. جردن AIPAC را نیروی فشار می‌داند و می‌گوید: «توانایی جمعی آنان در بسیج کردن بسیار بالاست، زیرا ارتباطات سیاسی کیفی و کمی آن مصوبات و بیانه‌هایی را به نفع اسرائیل شکل می‌دهد، فراوان است.»
۴۲. برای اطلاع بیشتر در خصوص تغییر افکار و مشکل کلی مربوط به روش نظرسنجی مراجعه کنید به:

Michael W. Suleiman and Shantolyengar, "Trends in Public Support for Egypt and Israel 1956, 1978," in: *The Arabs in the mind of America*.

۴۳. اجلاس رسمی: میان شورای امنیت ملی (۲۸ مارس ۱۹۷۵) و دفتر معاون رییس جمهور در امور امنیت ملی وهنری کیسینجر و رابرت اسکاوکروفت.

Box A5, Gerald Ford Library.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی